



چرخ گاری باید بچرخد



«خلاصه داستان»

ماه اکتبر بود. مرد گاریچی گاو را به گاری بست و با کمک خانواده‌اش محصولات کشاورزی و تولیدات سالیانه‌شان را داخل گاری گذاشت. به این ترتیب داستان مرد انگلیسی و خانواده‌اش در گذر از روزها، هفته‌ها، ماه‌ها و تغییر فصل‌ها آغاز می‌شود. مرد گاریچی هرچه را تولید کرده بودند بسته‌بندی کرد؛ چیزهایی مثل پشم گوسفندها، شالی که همسرش درست کرده بود، دستکش‌هایی که دخترش به تنهایی بافته بود و پارچه‌های کتانی که با کمک هم بافته بودند. او جاروهایی را که پسرش از شاخه‌ی درخت بریده و تراشیده بود و حتی یک کیسه پُر از پَر غازهایی را که در حیاط، کنار انبار نگه می‌داشتند، برداشت. از روی تپه‌ها، میان دره‌ها، کنار رودخانه‌ها و از کنار زمین‌های کشاورزی و روستاها عبور کرد. در بازار شهر همه‌ی محصولاتش را فروخت. حتی گاو نردوست داشتنی‌اش را. بعد با جیب‌های پراز پول در بازار گشتی زد و برای خانواده‌اش چیزهای زیادی خرید و به خانه‌اش بازگشت. و این چرخه دوباره شروع شد.

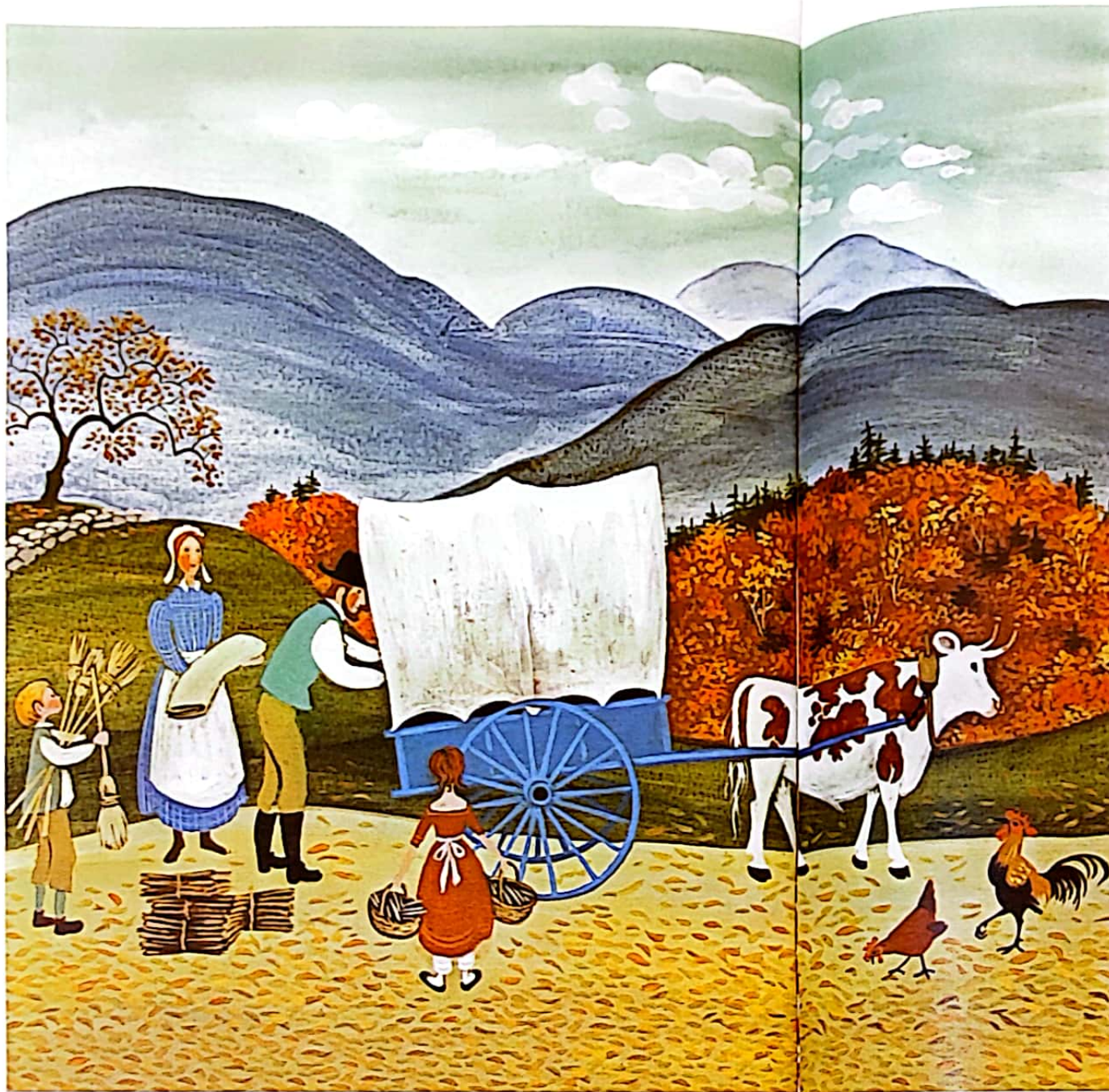




ماه اکتبر بود. مرد گاریچی گاوش را به گاری بست و با کمک خانواده اش محصولات کشاورزی و تولیدات سالیانه شان را داخل گاری گذاشت.

او پشم های گوسفندی را که در ماه آوریل چیده بود، در یک کیسه گذاشت. شالی را که همسرش بافته بود، بسته بندی کرد. همسرش پشم گوسفند را در ماه آوریل چیده بود و بعد از رسیدن، از آنها کاموا درست کرده بود.

۵ جفت از دستکش هایی را هم که دخترش با همان کامواها بافته بود، برداشت.



او شمع های دست ساز خودشان را بسته بندی
کرد.
پارچه های کتانی را که از درخت کتان خودشان
درست شده بود، بسته بندی کرد.
هیزم هایی را که خودش شکسته بود،
بسته بندی کرد.
جارو هایی را که پسرش با یک چاقوی
آشپزخانه ای قرضی از شاخه ای درخت بریده
و تراشیده بود، بسته بندی کرد.



او سیب زمینی های محصول باغچه شان را بسته بندی کرد - البته اول یک مقدار برای خوراک زمستان و یک مقدار هم برای کاشت در بهار آینده کنار گذاشت .

یک بشکه سیب

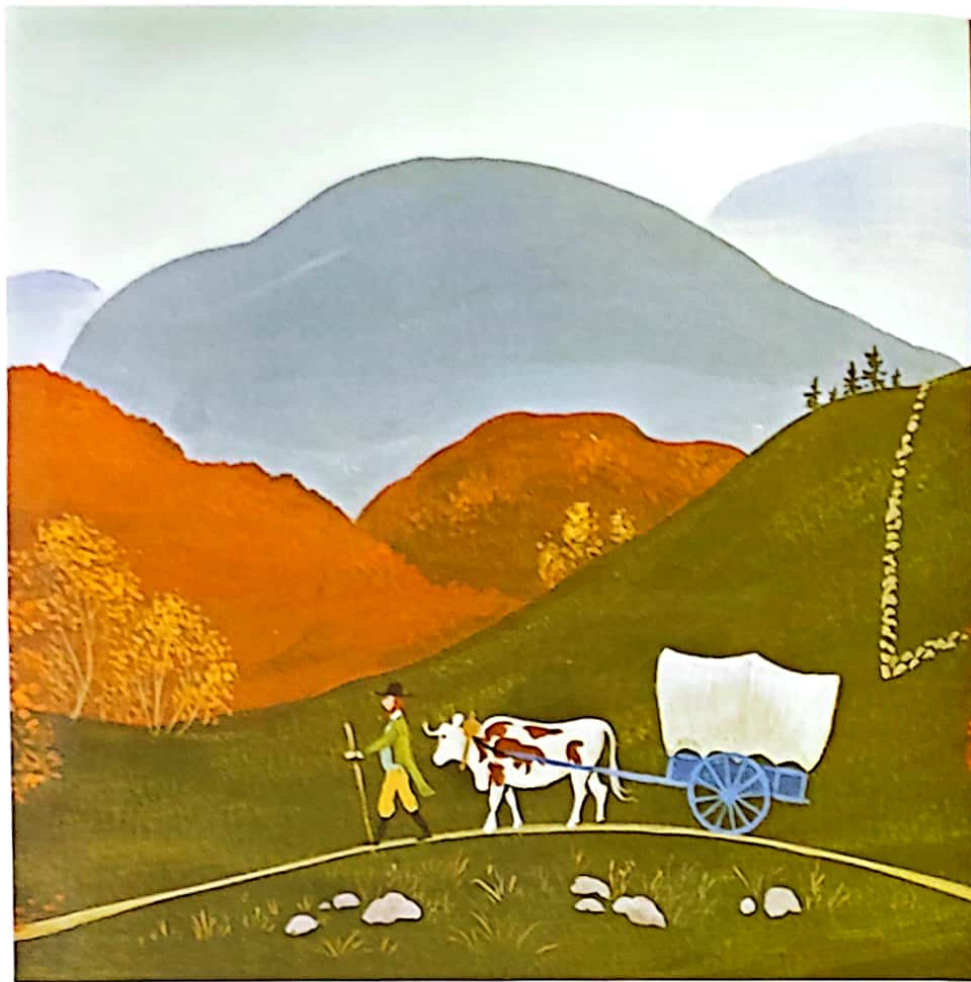
عسل و شانه ی عسل

شلغم و کلم

و یک جعبه ی چوبی پُر از شکر افرارا

از افراهایی که در ماه مارس شیره شان را گرفته بودند و آن را جوشانده بودند و جوشانده بودند و جوشانده بودند، بسته بندی کرد.

یک کیسه هم از پَرهای غاز را که فرزندانش از حیاط کنار انبار جمع کرده بودند، بسته بندی کرد.



از روی تپه‌ها، میان دره‌ها، از کنار رودخانه‌ها و زمین‌های کشاورزی و
روستاها عبور کرد



وقتی گاری‌اش پرشد، با همسر، دختر و پسرش خداحافظی کرد و
برایشان دست تکان داد.
و یک سفر ده‌روزه را همراه گاوش شروع کرد.

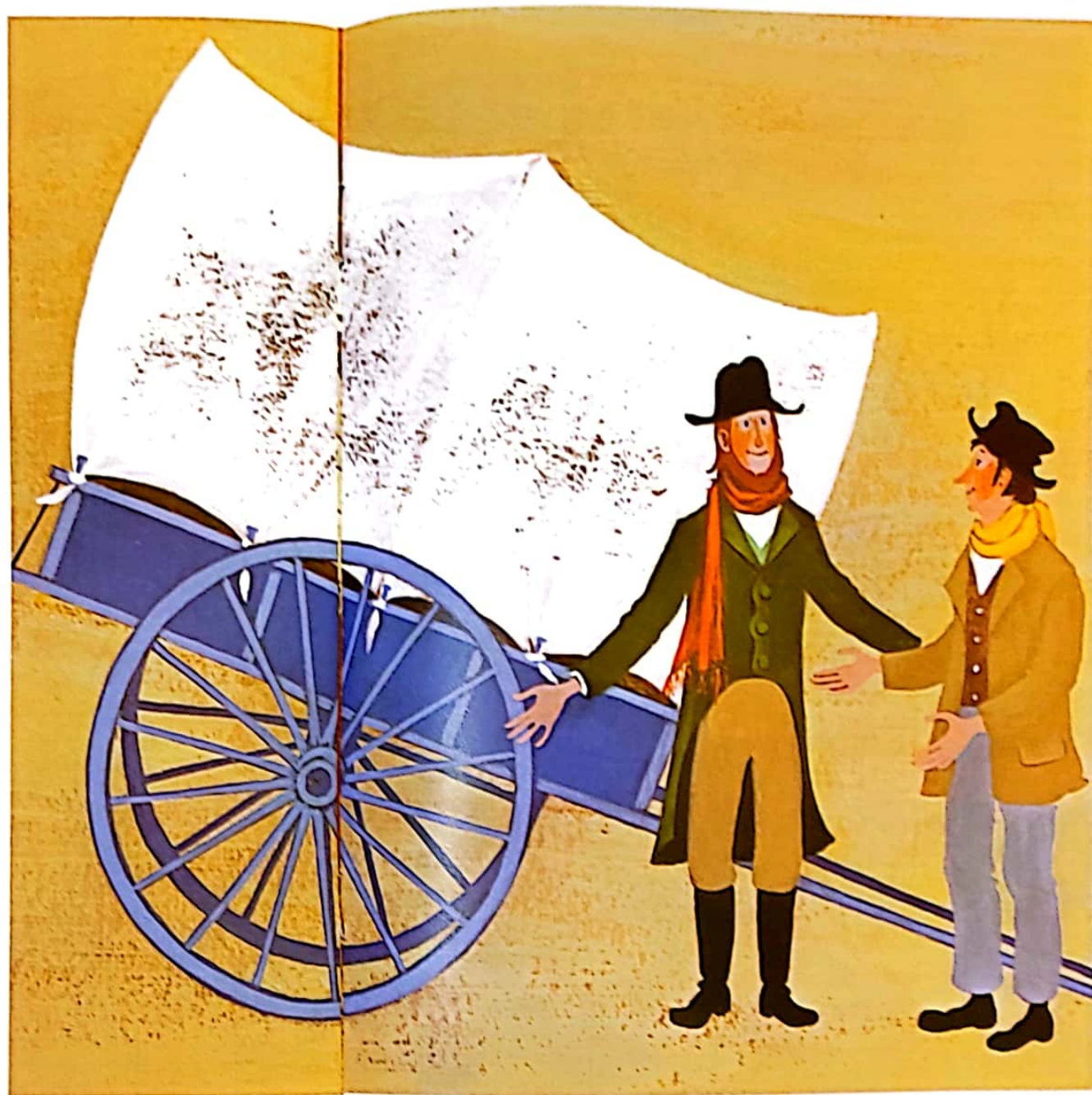
تا به شهر و بازار آن رسید.





او کیسه‌ی پشم‌ها را فروخت.
شالی را که همسرش بافته بود، فروخت.
۵ جفت دستکش را فروخت.
شمع‌ها و تخته‌های چوبی را فروخت.
جاروها را فروخت.
سیب‌زمینی‌ها را فروخت.
سیب‌ها را فروخت.
عسل و شانه‌های عسل و شلغم‌ها و کلم‌ها
را فروخت.
شکرافرا را فروخت.
پرغازها را فروخت.

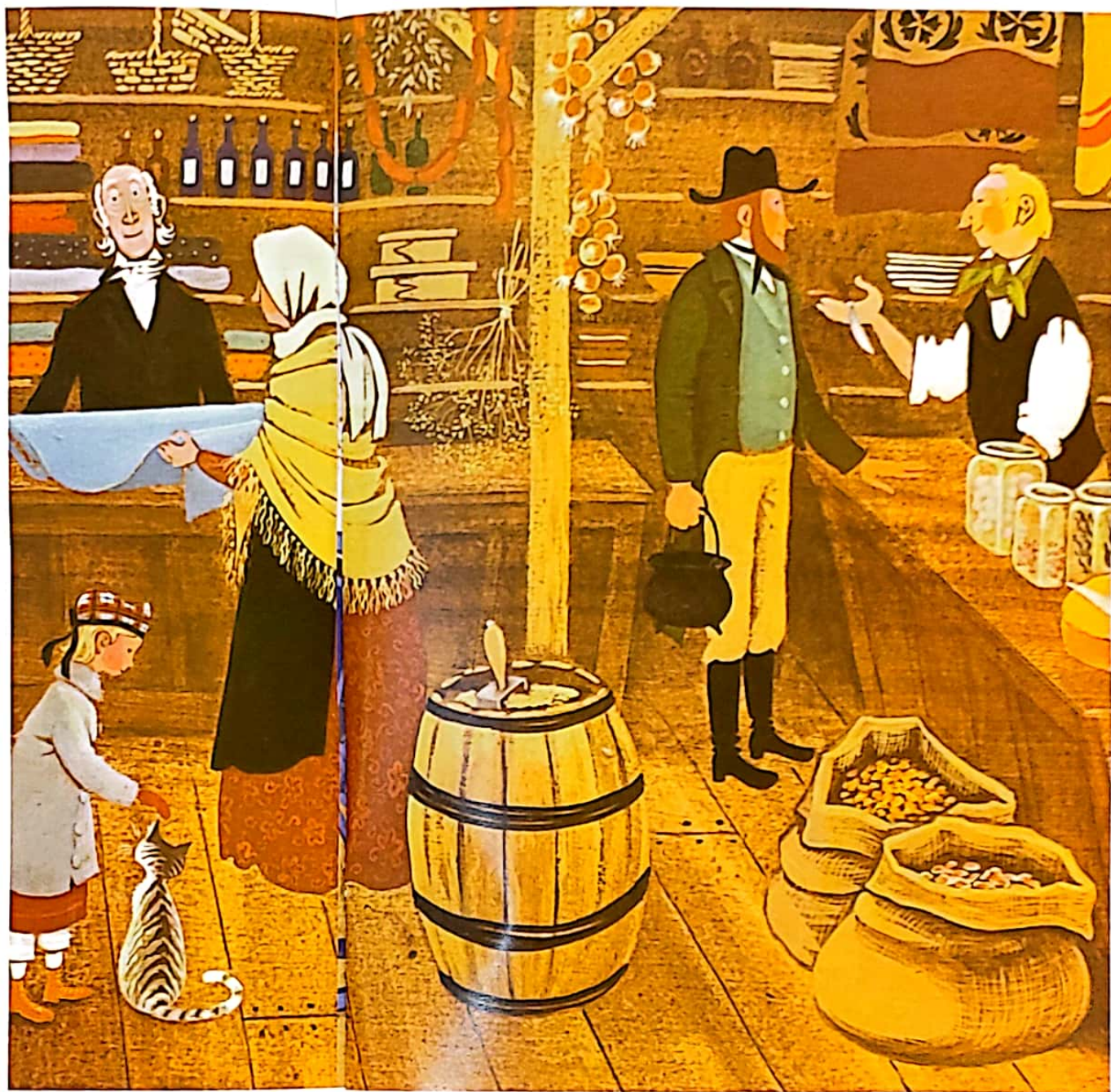
بعد، جعبه‌ی چوبی که شکرافرا را در آن
گذاشته بود، فروخت.
بعد، بشکه‌ای را که در آن سیب بود،
فروخت.
بعد کیسه‌ای را که درونش سیب‌زمینی بود،
فروخت.
بعد گاری‌اش را فروخت.





بعد گاوش را برای خدا حافظی بوسید و آن
را هم فروخت.

بعد یوغ و افسار گاوش را فروخت.
او با جیب‌های پر از پول، در بازار قدم زد.
یک دیگچه‌ی آهنی خرید تا در خانه روی
آتش آویزان کنند
و برای دخترش یک سوزن گل دوزی خرید
که یک قایق آن را به بندر آورده بود؛ قایقی که
تمام راه را از انگلستان به آنجا سفر کرده بود
و برای پسرش یک چاقوی تاشو خرید تا چوب
مخصوص دسته‌ی جاروها را با آن ببرد
و برای تمام خانواده یک کیلو آب نبات
نعنایی تند خرید.





با یک چوب روی شانهاش که دیگچه را به دستهایش آویزان کرده بود
و سکه‌هایی که هنوز در جیبش بود.

بعد با سوزن و چاقو و آب نباتِ نعنایی تندی که در دیگچه گذاشته
بود، به طرف خانه راه افتاد.



تا به مزرعه‌ی خودش رسید؛ جایی که پسرش، دخترش و همسرش
منتظرش بودند.

از زمین‌های کشاورزی و روستاها، از روی تپه‌ها و میان دره‌ها و کنار
رودخانه‌ها گذشت و گذشت



دخترش سوزن را گرفت و شروع کرد به
کوک زدن.
پسرش چاقوی تاشو را گرفت و شروع کرد
به تراشیدن.
آنها در دیگچه‌ی جدیدشان غذا پختند.
بعد از آن، تقری یک آب نبات نعنائی تند
خوردند.
آن شب مرد گاریچی نزدیک آتش نشست
و برای گوساله‌ای که در طویله بود افسار
جدیدی درست کرد

و یک یوغ جدید تراشید
و تخته‌ها را برای ساختن یک گاری جدید
اره کرد
و تمام زمستان هیزم شکست





در حالی که همسرش تمام زمستان از الیاف
کتان، پارچه‌های کتانی بافت
و دخترش تمام زمستان پارچه‌های کتانی را
گل‌دوزی کرد
و پسرش تمام زمستان از شاخه‌های درخت،
جاروهای دسته‌بلند ساخت
و همگی شمع درست کردند



و در ماه مارس، آنها تنه‌ی درخت‌های
افرای قندی را سوراخ کردند و شیرهایش را
گرفتند و جوشاندند تا غلیظ شود



و در ماه آوریل پشم گوسفندها را چیدند
کاموا رسیدند
و بافتند.



و در ماه مه سیب زمینی، شلغم و کلم
کاشتند؛ ماهی که در آن شکوفه های سفید
سیب درمی آمدند و می ریختند، زنبورها
بیدار می شدند و شروع به تولید عسل تازه
می کردند،



غازها در حیاط کنار انبار می چرخیدند و سروصدا راه می انداختند و
پرهایشان به نرمی حرکت ابرها روی زمین فرود می آمد.



۱۱ دوره
ناشر نمونه
کشور
سال های
۷۴،۷۲
۷۹،۷۸
۸۴،۸۳
۹۱،۸۸
۹۵ و ۹۴
۱۳۹۶ و

ناشر برگزیده ۶ دوره

در جشنواره‌ی کتاب‌های آموزشی رشد
(آموزش و پرورش)

بهار، تابستان، پاییز، زمستان و دوباره بهار، تابستان ...
روزها و فصل‌ها تکرار می‌شوند. اما زندگی تکرار نمی‌شود. باید از این روزها بهترین استفاده را برد. کوشید و درآمدی به دست آورد و این درآمد را برای رفع نیازهای خود خرج کرد و چرخ گاری روزگار را چرخاند. مهم آن است که در فرایند کار و تلاش و این چرخه، از خود انسان بهتری ساخت.

جایگاه کتاب در استاندارد آموزش سواد مالی

تصمیم‌گیری مالی

مدیریت ریسک و بیمه

سرمایه‌گذاری

کاریابی و درآمد

اعتبار و بدهی

ج و پس انداز

کسب درآمد
انواع شغل